

نوشته ای از: بهروز دهقانی

"لمپن" های نهضت مشروطه

پیش از معرفی لمپن هائی که در جنبش مشروطیت نقشی داشته اند باید ابتدا به اجمال بررسی کنیم که لمپنیزم چیست؟

"لمپن" اصطلاح عامی است برای کسانی که در تولید شرکتی ندارند، با اینهمه از دسترنج اجتماع سهمی می برند. قارچهائی هستند روئیده بر پیکر درخت اجتماع. و ای بسا با زهرهائی که به پای خود می ریزند، درخت را می خشکانند یا رنجور می سازند.

این اصطلاح شامل گروههای بسیار و بسیاری می شود؛ چشمگیرترین این گروهها دسته ای است به نام دلال محبت و نیازی به طول و تفصیل ندارد. دلال کاری جز این ندارد که با لطایف الحیل موجودی پیدا کند، زنی یا پسری. و از او استفاده کند.

اراذل محله ها دسته دیگری از لمپن هاست. اینها کار ثابتی ندارند، اغلب با تهدید و حقه بازی از دیگران پول میگیرند و به اصطلاح زندگی می کنند. بعضی از اینها گاهی کار دولتی هم دارند و همین بر هیبتشان می افزاید و تویشان را کارگتر میکند.

نه فرصتی هست و نه نیازی که همه گروههای لمپن را در اینجا نام ببرم. تنها به شمردن خصوصیات عمومی آنها بسنده می کنم.

لمپن فاقد وطن است. نه اینکه انترناسیونالیست و جهان وطنی باشد هیچ جایی است، نه همه جایی. مختصات خودش را فراموش کرده و نمی داند در چه زمان و مکانی زیست می کند. به ظاهر خیلی پای بند آداب و رسوم و ناموس است. بخصوص تظاهر میکند که از زنان و بچه ها حمایت میکند. اما فقط به منظور این که خود بهره ببرد. نمونه این لمپن ها را میتوانید در باشگاههای ورزشی و بعضی جاهائی که دختران و پسران جوان به ضرورت زیاد رفت و آمد دارند ببینید.

لمپن ایمان ندارد. اگرچه ممکن است ایمان مذهبی آمیخته به خرافات داشته باشد اما به هیچ وجه وفا و محبت نمی شناسد. اعتقاد دارد سری که درد نمی کند چرا باید دستمال بست. اما نیهیلیست نیست. چرا که نیهیلیست ارزشهای بی ارزش شده را نفی می کند و از سوی دیگر از جنبه مثبت در جستجوی ارزش تازه ای است. و گذشته از آن با نفی ارزشها با قدرت طبقه حاکم درمی افتد. اما لمپن آدمی است که همه ارزشها را نهی میکند و پذیرای هر نوع خواری و زبونی است و نمیخواهد و نمی تواند با قدرت دربیفتد.

لمپن شبیه گردان خوبی است و برای او هیچ فرقی ندارد که زیر پرچم بزید برود یا برای شهدا سینه بزند. هدفی ندارد. به نظرش زندگی بدون معنی و مفهوم است. همه اشعاری را که در مورد بی وفایی دنیا گفته اند از بر کرده و گاه گاهی چاشنی کلامش میکند.

شخصیت لمپن از آداب و رسوم هفتاد و سه ملت متأثر است: مشرب اپیکوری و تصوف بمفهوم غلط و متداول، یعنی هرزگی، عیاشی، بی بند و باری و خوار شمردن همه چیز مگر شکم و زیر آن – اگزستانسیالیسم منحط (معلوم است نه اگزستانسیالیسم مبارز سارتر و دیگران) – تسلیم و رضای بی چون و چرای بودائی، غنیمت شمردن "دم" و دود و زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد بودن.

بسیار زودجوش است، زود بهیجان می آید و هر جا راه ببری می رود. و همین است که گاهی در نهضت ها راه پیدا می کند و از جوش و خروش که افتاد باعث از هم پاشیدن آنها می شود. در هر نهضتی بوجود اشخاص با حرارت نیازی هست و از اینرو گردانندگان نهضت ها بدون درنگ لمپن ها را به خود می پذیرند و پایه های قدرت خود را روی شنزار دوششان میگذارند و می بینی که شن و ارفته و کاخ به ظاهر محکم روی سرش از هم پاشیده است.

به طور کلی لمپن به دو نحو به نهضت صدمه می زند. یا دستخوش حيله ها و خواستهای طبقه حاکم شدن و به آلت کوبیدن مردم بدل گشتن و یا وارد شدن در نهضت و خرابی بالا آوردن. با اینهمه گاهی از میان همین لمپنهای بی ایمان کسانی برمیخیزند که با ایمان راستین پیش می آیند و تا آخر پایداری میکنند و جان میبازند. نمونه این قبیل اشخاص را در نهضت می بینیم.

لمپنیزم از امراض ساری دوره رکود و سکون است. در این دوران عده زیادتری پذیرای بیماری هستند چرا که نیاز شدیدی به بیخبری و فراموشی دارند.

برای داروغه سرخوش چه بهتر از گروهی شهریان بنگی خواب آلوده؟

در فیلم "گنج فارون" چه فلسفه ای تبلیغ می شود؟ فلسفه ول کن بابا دنیا را. دنیا می گذرد. فایده تلاش و مبارزه چیست.

مرد "خوشبخت" دستفروش فیلم حتی روی دست علم طب هم میزند و هیچ چیز را به جد نمیگیرد. لمپنیزم مثل خوره ای به پیکر اجتماع می افتد و آن را از پائین ببالا میتراند. طبقه پائین اجتماع زودتر مبتلا می شوند و سپس نوبت خرده بورژواها، "اهل دواير" و کارمندان است و آنگاه بورژواها. بدون شک این مختصر حق مطلب را ادا نمی کند خیلی حرفها به ضرور نگفته باقی می ماند. در این خصوص تاکنون چیزی در ایران منتشر نشده است اما به روایت دوستی، جوان نیکو گویا کرمانشاهی، از سالها پیش دست اندر کار تألیف کتاب بزرگی در باره لمپن های ایران است و فعلا دستهایش در پوست گردو.

* * * * *

اینک می پردازیم به معرفی چند نفر از لمپن های دوره مشروطیت. در باره هر یک بیشتر از دو یا سه جمله نوشته نشده است، اما همین نشاندهنده شخصیت آنهاست.

مشهدی عباسعلی در بازارچه دوه چی دکان علاقگی داشت و با ستار خان دم از دوستی می زد. به تحریک سران انجمن اسلامی ستار خان را به خانه ای برد که آنجا بکشندش. اما تیری که باو انداختند به شانه اش خورد. ستار خان زودی در رفت و جان به سلامت برد.

فتح الله باغمیشه ای معروف به دگیرمانچی در گرماگرم جنگ تبریز آب را بروی مردم بست. امیر خیزی می نویسد: "از الواط و پهلوانان مشهور تبریز بود و در محله ی باغمیشه روزگار خود را به مردم آزاری و بدکاری می گذراند؛ به قول کسروی "یکی از لوتیان دوه چی می بود که به بیرون شهر رفته آبها را از آسیابها بازگردانید و بدینسان نان در شهر نایاب گردیده سختی بیشتر میشد."

ایت خلیل (خلیل سگه) یکی از اشخاص بی باک و بی بند و بار بود و خود را در صف مشروطه خواهان و مجاهدین وارد کرده به آزار و اذیت مردم می پرداخت و از بس حرکات ناشایست از وی سر می زد که به (ایت خلیل) اشتها یافته بود. (ص ۴۱ امیر خیزی)

عیوضعلی اسکویی نمونه ای است از آنهایی که نمیدانند چرا، برای که و با که می جنگند. هنگامی که تبریز از چهار طرف محاصره شده بود، فرماندهی گروهی اجیر از طرف عین الدوله به عیوضعلی داده شد که از الواط معروف اسکو بود. مدتها در جنوب غربی تبریز مردم را می چاپید.

علی اصغر یا قولاغی کسبیک اصغر (اصغر گوش بریده) نیز از الواط معروف و رشید محله دوه چی بود (ص ۱۵۸ امیر خیزی) که در خدمت انجمن اسلامیة با مجاهدین در افتاده بود.

حسن دلی (حسن دیوانه) از لمپن های با ایمان است. پس از آنکه مدتها بی هدف زیست در جنبش مشروطیت با مجاهدان همراه شد و سر خود را نیز در این راه بیاد داد.

شبی از شبها مجاهدان تصمیم میگیرند که به سپاه عین الدوله در باسمنج شبیخون بزنند تا مگر راه آذوقه را باز کنند.

مجاهدان بی سر و صدا تا نزدیکی های باسمنج می روند. حسن دلی بدون واهمه به توپ نزدیک میشود و سوار لوله توپ میشود و داد و فریاد راه میاندازد. سربازهای دولتی بیدار می شوند و بگیر و ببند، تا آخر سر مجاهدان عقب مینشینند. حسن دلی همانجا کشته میشود. آن شب به "شب حسن دلی" مشهور است.